

اوصاف فرابشری پیامبران و امامان معصوم (ع) از منظر تفاسیر فریقین

فرشته بلوچی^۱

محمد مهدی تقدیسی^۲

محمد جعفری هرنندی^۳

چکیده

امامت نزد شیعه از ویژگی خاصی برخوردار است که همان موجب تمایز امامت نزد شیعه با دیگر فرقه‌های مسلمان شده است و آن ویژگی، و حیانی بودن امامت نزد شیعه است که ادامه راه نبوت و تکمیل کننده آن می باشد. بدیهی است که این ویژگی مقتضی آن است که امام فردی شبیه پیامبر باشد تا بتواند راه او را ادامه بدهد. کنکاش در آیات و روایات وارده در باب امامت نیز این نظریه را به اثبات می رساند. نویسنده در این مقاله به ویژگیهای فرابشری پیامبران الهی از منظر قرآن و تطبیق آن با امامان معصوم (ع) پرداخته است. چرایی طرح این مسئله به اندیشه برخی مستشرقان و دگراندیشان در نفی ویژگیها و تواناییهای فرابشری و ماورایی انبیا و امامان (ع) و ارجاع این ویژگیها به غلو غالبان بازگشت دارد. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش می کند با روش تحلیل متن و رویکرد تحلیل داده ها و یافته های قرآنی، به واکاوی دیدگاه های مفسرین شیعه و سنی راجع به ابعاد فرابشری پیامبران و امامان پرداخته و ضمن تأکید بر جوهر بشری پیامبران، امتیاز ایشان از سایر افراد بشر را در جنبه معنوی جستجو کند. تبیین و نقد قرائتهای مطرح شده از چستی ابعاد فرابشری انبیا در قرآن محور مقاله پیشرو را شکل می دهد. برآیند این تحلیل نشان دهنده بهره‌مندی انبیا و امامان معصوم (ع) از اوصاف فرابشری در منطق وحی دارد.

واژگان کلیدی

پیامبران، امامان، ابعاد فرابشری، قرآن، وحی.

۱. گروه علوم قرآن و حدیث، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: f.balouchi7178@iau.ac.ir

۲. گروه علوم قرآن و حدیث، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: m.taghdisi@iau.ac.ir

۳. گروه علوم قرآن و حدیث، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: harandi_lawyer@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۷/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۲۷

طرح مسأله

یکی از مسائل مهم و قابل توجه در بحث کلام اسلامی، شناخت ابعاد بشری و فرابشری پیامبران الهی و امامان معصوم است. بازخوانی میراث کلام اسلامی بیانگر توجه متکلمان به مسئله ویژگی‌های معصومین و وجوه تمایز آنها به ویژه رسول خاتم (ص) از سایر افراد بشر است. (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، صص ۱۸۱-۱۵۳؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۶) محور سخن این است که آیا انبیا بشر بودند، هویت بشری داشتند و از احکام و آثار بشری برخوردار بودند؟ در صورت بشر بودن انبیا و هویت بشری داشتن ایشان آیا در همه جهات و احکام و آثار با دیگر افراد بشر یا همان نوع بشر، برابر بودند یا تمایزها و تفاوت‌هایی در این بین وجود دارد؟ این پرسش‌ها با تمرکز بر گزارش کلام وحی از دیدگاه‌های مطرح شده درباره انبیا در طول تاریخ بعثت انبیا بررسی و سپس نقد می‌شود و آنگاه دیدگاه اصیل قرآنی در این زمینه بیان و برجسته خواهد شد. با مروری بر آیات وحی می‌توان دو نگاه کلان در این عرصه را نمایان ساخت:

الف- نخست آیات مربوط به ادعای تناقض اجتماع نبی با بشر توسط منکران؛

ب- دوم آیات مربوط به ممکن بودن اجتماع نبی با بشر

گروه دوم خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: آنانی که در کنار بشر بودن انبیا، وجود ویژگی‌ها و امتیازات خاص مادی را برای اثبات نبوت لازم می‌دانند. دوم آنانی که در کنار بشر بودن انبیا، ایشان را بهره‌مند از ویژگی‌ها و توانمندی‌های معنوی متناسب با این جایگاه الهی معرفی می‌کنند. در این مورد برخی نویسندگان، اندیشه فرا بشری بودن انبیا را در سده‌های دوم و سوم، زاینده نظام اندیشه غالبانه معرفی کرده که از خاستگاه قرآنی و اصالت معرفت دینی برخوردار نیست. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۸، صص ۵۸ - ۵۷) نگاه‌ها حاضر تلاش می‌کنند با ارائه این دیدگاه به متن مقدس، به راستی آزمایی آن پرداخته و نگاه کتاب قرآن در رابطه با اثبات یا انکار ابعاد فرابشری انبیا را ارائه دهد.

۱- مفهوم شناسی واژه ها

الف- مفهوم نبی

ریشه مفهومی نبی به معنای «مخبر به معنای خبردهنده» (استر آبادی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۹) یا به معنای عظمت شأن و مقام مرتفع وی نسبت به دیگران (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۷۹۰) و یا مفهوم هدایت و راه‌های آن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۳۰۲) بازگشت می‌کند، که هر یک ناظر به بعدی از حقیقت نبوت پیامبران الهی است که بیانگر جایگاهی خاص برای برخوردار از آن مقام است.

ب- مفهوم امام

ابن منظور در کتابش می‌گوید: (إِمَامٌ كُلُّ شَيْءٍ: قِيَمَةٌ وَ الْمُصْلِحُ لَهُ، وَ الْقِرَانُ إِمَامٌ الْمُسْلِمِينَ، وَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، إِمَامُ الْأَيْمَةِ، وَ الْخَلِيفَةُ إِمَامُ الرَّعِيَّةِ، وَ إِمَامُ الْجُنْدِ قَائِدُهُمْ... يُقَالُ: فُلَانٌ إِمَامُ الْقَوْمِ؛ مَعْنَاهُ هُوَ الْمَتَقَدِّمُ لَهُمْ، وَ يَكُونُ الْإِمَامُ رَئِيسًا كَقَوْلِكَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ. الْحَادِي: إِمَامُ الْإِبِلِ، وَ إِنْ كَانَ وِراءَهَا لِأَنَّهُ الْهَادِي لَهَا.) (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۵) واژه «امام»، در لغت، به معنای رئیس گروه است و آن که دیگران به او اقتدا کنند. با توجه به موارد کاربرد، نوعی رابطه برتری را نیز از سوی امام بر مأموم باید در نظر گرفت. چنان که شتربانی که با آواز خوش، شتر را به حرکت وامی‌داشت نیز، «امام ابل» نامیده می‌شد؛ گرچه پشت سر شتر و بر گرده او جای می‌گرفت. امام در اصطلاح کسی است که به او اقتدا شود و لازم است که دارای کمالات و دربردارنده صفات الهی باشد تا به واسطه‌ی آن دیگران هدایت شوند. (انباری، ۱۴۱۲ق، ص ۴۰۹) مصطفوی قایل است: (امام کسی است که همواره مقصود و هدف حرکت و تلاش دیگران قرار گیرد، گرچه با اختلاف موارد و قصدکنندگان و جهات و اعتبارات، گوناگون می‌شود. مانند امام جمعه و جماعت، امام هدایت و ضلالت. (مصطفوی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۳۶) مرحوم طبرسی می‌گوید: (امام کسی است که به او در افعال و اقوالش اقتدا می‌شود و تدبیر امت و قیام به امور آن‌ها و سرپرستی ولات و اقامه‌ی حدود و محاربه با دشمنان را به عهده دارد.) (طبرسی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۶۷) بنابراین، کاربرد واژه امام درباره شخصی که به ظاهر، قدرت سیاسی ندارد و در رأس جامعه نیست، امری بیگانه نزد عرب

نبوده است. پیشینه سیاسی جزیره‌العرب نیز بیان‌گر همین است.

۲- آیات مربوط به ادعای تناقض اجتماع نبی با بشر توسط منکران

این آیات مربوط به اشخاصی است که نبی بودن با بشر بودن را قابل جمع نمی‌دانند. رسالت موهبتی آسمانی و اتصالی غیبی است که هیچ بشری بدان جهت که بشر است نمی‌تواند به آن نائل آید، در نتیجه لازم است رسول، از جنس فرشته باشد.

الف- آیه ۸/سوره انعام

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَمَّا نُنظَرُونَ» گفتند چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم قطعاً کار تمام شده بود سپس مهلت نمی‌یافتند.

ب- آیه ۵۰/سوره هود

«وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ» و به سوی [قوم] عاد برادرشان هود را [فرستادیم هود] گفت ای قوم من خدا را بپرستید جز او هیچ معبودی برای شما نیست شما فقط دروغ پردازید.

ج- آیه ۹۴/سوره اسراء

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن باز نداشت آنگاه که هدایت برایشان آمد جز اینکه گفتند آیا خدا بشری را به سمت رسول مبعوث کرده است.

د- آیه ۲۵/سوره مدثر

«إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» این غیر از سخن بشر نیست.

ذ- آیه ۱۰/سوره ابراهیم

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَمِیَ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» پیامبران‌شان گفتند مگر در باره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را بر شما ببخشد و تا زمان

معنی شما را مهلت دهد گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید پس برای ما حجتی آشکار بیاورید.

ر- آیات ۲۴ و ۲۵/سوره قمر

«فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّبِّئُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ * أَلَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ» و گفتند آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم در این صورت ما واقعا در گمراهی و جنون خواهیم بود. آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است [نه] بلکه او دروغگویی گستاخ است.

ز- آیه ۱۵/سوره یس

«قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» [ناباوران آن دیار] گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید و [خدای] رحمان چیزی نفرستاده و شما جز دروغ نمی پردازید.

س- آیه ۶/سوره تغابن

«ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَكَّلُوا وَاسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» این [بدفراجمی] از آن روی بود که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند و [لی] آنان [می] گفتند آیا بشری ما را هدایت می کند پس کافر شدند و روی گردانیدند و خدا بی نیازی نمود و خدا بی نیاز ستوده است.

ماحصل استدلال این افراد آن است که شما هم مثل سایر مردم هستید و مردم در نفس خود چنین چیزهایی که شما برای خود ادعا می کنید نمی یابند، با اینکه آنها مثل شما و شما مثل ایشان هستید و اگر چنین چیزی برای یک انسان ممکن بود، برای همه بود و یا همه مثل شما می شدند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۸۴). در این اندیشه، امکان ارتباط میان خداوند با بشری از میان خودشان ناممکن است. از این رو همانندی ظاهری میان انبیا با سایرین، مانعی بزرگ و سدی محکم برای ارتباط خداوند با ایشان به شمار می آمد.

برای کفار و مشرکان پذیرش این معنا دشوار بود که پیامبران از نوع بشر باشند و هویت بشری داشته باشند؛ همچون افراد بشر بخورند، راه بروند، زندگی کنند و حیات و ممات

داشته باشند. آیه هفتم سوره فرقان این اندیشه را شفاف‌تر بیان می‌کند. حاصل اعتراض در تحلیل این دست آیات، این است که اگر ممکن باشد که از جنس بشر بدان جهت که بشر است شخصی رسول شود و ملائکه بر او وحی خدای سبحان را بیاورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ببیند و با او از راه وحی سخن بگوید، باید سایر افراد بشر نیز بدان جهت که بشرند دارای این خصایص بگردند، پس اگر آنچه او ادعا می‌کند حق باشد باید ما و یا بعضی از ما نیز مانند او باشیم، آنچه را او مدعی دیدنش است ببینیم و آنچه او درک می‌کند ما نیز درک کنیم. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۱۹۷).

البته خداوند در آیه ۱۱ سوره ابراهیم به نقل از پیامبران الهی ایشان را بشری مانند سایر انسان‌ها معرفی می‌کند که خدا بر آنان منت نهاده و به نبوت برگزیده است: «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» پیامبرانشان به آنان گفتند ما جز بشری مثل شما نیستیم ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. همچنین تأکید بر بشری بودن پیامبران در آیات ۱۱۰ سوره کهف^۱ و ۶ سوره فصلت^۲ نیز تکرار شده است چنانکه در سوره آل عمران بر وجود بشری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با عبارت «من انفسهم» تأکید می‌کنند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران / ۱۶۴) به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان

۱. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» بگو من هم مثل شما بشری هستم و [الی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

۲. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ» بگو من بشری چون شمایم جز اینکه به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکان.

بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بنابراین به تصریح قرآن کریم انبیا الهی در بعد بشری همانند سایر انسان‌ها بوده و البته از امتیاز خاص معنوی برخوردارند؛ مطابق با تصریح آیات قرآن، خداوند نبوت را در میان افراد برتر بشری قرار می‌دهد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». (انعام / ۱۲۴؛ بقره / ۱۳۰؛ آل عمران / ۳۳؛ نمل / ۵۹؛ فاطر / ۳۲؛ اعراف / ۱۴۴)

۳- آیات مربوط به ممکن بودن اجتماع نبی با بشر

الف- طبق برخی آیات عده‌ای بر این باور بودند که پیامبران نباید از بشر عادی و معمولی و مردم فقیر جامعه باشند، بلکه باید از اشراف، ثروتمندان و افراد برخوردار جامعه گزینش شوند؛ به گونه‌ای که دیدن آنها چشم انسان را خیره کند. اینان بر این باورند که انبیا بایستی از نظر مادیات و برخورداری‌های دنیوی از دیگران بالاتر و برتر باشند.

۱. «وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آنکه نیرنگ میکردند در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

۲. «وَمَنْ يُرَغِبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود.

۳. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

۴. «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ» بگو سپاس برای خداست و درود بر آن بندگانش که [آنان را] برگزیده است آیا خدا بهتر است یا آنچه [با او] شریک می‌گردانند.

۵. «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ الْكَبِيرِ» سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگ است.

۶. «قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» فرمود ای موسی تو را با رسالتها و با سخن گفتم [با تو] بر مردم [روزگار] برگزیدم پس آنچه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش.

۱- (اسراء / ۹۴ - ۹۰)

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا * وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» و گفتند تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی. یا چنانکه ادعا می کنی آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری. یا برای تو خانه ای از طلا [کاری] باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم بگو پاک است پروردگار من آیا [من] جز بشری فرستاده هستم. و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن باز نداشت آنگاه که هدایت برایشان آمد جز اینکه گفتند آیا خدا بشری را به سمت رسول مبعوث کرده است.

۲- زخرف / ۳۱

«وَقَالُوا لَوْ لَأَنزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است.

۳- زخرف / ۵۳ - ۵۱

«وَتَأْدَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فُلُوكُمْ أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ» و فرعون در [میان] قوم خود ندا درداد [و] گفت ای مردم [کشور] من آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخهای] من روان است از آن من نیست پس مگر نمی بینید. آیا [نه] من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند بهترم. پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده یا با او فرشتگانی همراه نیامده اند.

به دیگر بیان در این نگاه موقعی می توان امکان ارتباط میان خدا با یک بشر را پذیرفت

که مدعی نبوت به همراه خود فرشتگانی قابل مشاهده داشته باشد یا از امکاناتی استثنایی در دنیا بهره‌مند باشد. بر این اساس انبیا همانند سایر افراد بشرند و هیچ‌گونه تفاوتی با آنان ندارند و مسیر شناخت و راستی آزمایی دعوی نبوت، مناسبات آشکار دنیوی و ظاهری تصویر می‌شود.

قرآن کـــریم پس از اشاره به این دیدگاه در پاسخ به آن، پیروی از هدایت را شیوه صحیح واکنش در برابر پیام انبیا می‌شمرد که در این حرکت، بشر بودن رسول، نقشی در عدم پذیرش هدایت نمی‌تواند داشته باشد و بلکه با توجه به پیامدهای مثبت بعثت رسولی از میان بشر بر این الگو تأکید می‌شود.

« وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا » (اسراء / ۹۶ - ۹۵) و (چیستی) مردم را از ایمان آوردن باز نداشت هنگامی که هدایت برایشان آمد، جز اینکه گفتند: «آیا خدا بشری را (به عنوان) فرستاده برانگیخته است؟!» (ای پیامبر!) بگو: «اگر (بر فرض) در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش گام برمی‌داشتند، حتماً فرشته‌ای را (به عنوان) فرستاده، از آسمان بر آنان فرود می‌آوردیم.

البته از نگاه قرآن هرچند انبیا از نوع بشرند و از جهت ظاهری با سایر آحاد بشر مشابهت دارند، اما باید توجه داشت که از جهت حقیقت نفسانی، اوصاف، ویژگی‌ها و توانایی‌ها با سایر افراد بشر برخوردارهای ممتاز و بنیادی دارند. به عبارتی انبیا در عین بشر بودن و تشابه ظاهری با سایر افراد بشر، متفاوت و متمایز از آنها هستند؛ بدین معنا که مورد لطف و امتنان الهی قرار گرفته‌اند و اوصاف و کمالات و توانایی‌هایی به آنان داده شده که به

دیگران داده نشده است. بیان قرآن در این باره چنین است: « قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ». (ابراهیم / ۱۱) فرستادگان‌شان به آنان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر کس از بنسدادگانش که بخواهد (و شایسته بداند)، منت می‌گذارد (و نعمت نبوت به او عطا می‌کند) و برای ما شایسته نیست که جز به رخصت خدا، برای شما دلیلی (و معجزه‌ای) بیاوریم و مؤمنان، پس باید تنها بر خدا توکل کنند».

از آیه برمی‌آید که پیامبران ضمن پذیرش سخن آنها که «ما جز بشری مثل شما نیستیم»؛ به آنان متذکر می‌شدند که خداوند است که برخی از بندگان را از میان بشر بر می‌گزیند. و آنچه واضح است تأیید اصل برتری یافتن انبیا از سوی خدا بر سایر افراد بشر است. علامه طباطبایی معتقد است: رسالت از منت‌های خاصه خداوند است و اختصاص برخی از مردم به بعضی از نعمت‌های مخصوص، منافاتی با مماثلت ندارد؛ همان‌گونه که برخی از مردم به بعضی از نعمت‌های ویژه اختصاص یافته‌اند و اگر خدا بخواهد این خصوصیت را نسبت به بعضی قائل شود مانعی برای جلوگیری از آن وجود ندارد. نبوت هم یکی از این ویژگی‌ها می‌باشد که خدا انبیا را به آن اختصاص داده است، هرچند که می‌توانست به دیگران هم بدهد. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۸۴).

البته دیدگاه قرآن در برابر عنوان فرا بشری که به گونه مفهوم غیرهمساز با بشریت است، بسیار قاطع می‌باشد. آیات وحی با پرهیز دادن از هرگونه غلو (نساء / ۱۷۱)، باورمندان به الوهیت عیسی علیه السلام و یا سایر انبیا را به شدت محکوم و عیسی علیه السلام و تمامی انسان‌ها را مخلوقات معرفی می‌کند که در سراسر زندگی و از جمله عنایات ویژه، نیازمند خداوند یگانه هستند. (مائده / ۱۱۷ - ۱۱۶) و برخورداری از برخی امتیازهای فرا بشری را نشانه‌ای بر وجود خداوند و برتری دادن برخی برگزیدگان بر دیگران معرفی می‌کند.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده / ۱۷) کسانی که گفتند: «به درستی، خدا، همان مسیح پسر مریم است.» به یقین کفر ورزیدند. بگو: «اگر خدا بخواهد، مسیح پسر مریم و مادرش و کسانی که در (روی) زمین هستند، همگی را هلاک سازد، پس چه کسی از طرف خدا صاحب اختیار چیزی است (تا مانع او شود)؟»

امام خمینی (ره) درباره چگونگی دریافت وحی قرآن، علاوه بر نزول جبرئیل، نوعی عروج روحی هم برای پیامبر قائل است. ایشان می‌گوید: قرآن همه مسائل را دارد؛ لکن آن کسی که ادراک می‌کند إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّطِبَ بِهِ است. قرآن را آنکه مخاطبش است می‌فهمد؛ و معلوم است آن کسی که «مَنْ خُوِّطِبَ بِهِ» است و قرآن را می‌فهمد، آن

مرتبه‌ای از قرآن است که: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، «نَزَلَ عَلَى قَلْبِهِ» این را غیر از خود او نمی‌تواند مشاهده کند. قضیه، قضیه ادراک عقلی نیست، قدم برهان نیست، قضیه مشاهده است، آن هم «مشاهده غیبیه». مشاهده با چشم نیست، مشاهده با نفس نیست، مشاهده با عقل نیست، با قلب نیست. آن قلبی که قلب عالم است، قلب نبی، مشاهده با اوست، دریافته، لکن نمی‌تواند بیان کند؛ مگر در لفافه امثله و الفاظ، به یک آدمی که کور است چطور شما می‌توانید بفهمانید که نور چیست؟ با چه زبانی، با چه حرفی؟ جز این است که می‌گویید نور یک چیزی [است که] روشن می‌کند؟ آدمی که ندیده است نور را، چطور آن کسی که نور را دیده می‌تواند به او افهام کند؟ جز اینکه عقده در لسانش هست؛ و این عقده برای این است که طرف، عقده در گوشش است؛ آن عقده‌ای که در لسان‌انیا بود، پیغمبر اکرم عقده‌اش از همه بیشتر بود، برای اینکه آنچه او یافته بود، آنچه از قرآن در قلب او نازل شده بود، برای چه کسی بیان بکند، مگر آنکه رسیده [باشد] به مقام ولایت تامه. شاید یکی از معانی ما أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَى - اگر وارد شده باشد از رسول الله - این باشد که یک آدمی که آنچه را باید برساند نتواند برساند؛ آنکه کسی را نیابد که به او آنچه یافته بگوید، تأثر دارد. [خصوصاً] آنچه که او یافته بود، فوق همه آنها بود که سایرین یافته بودند؛ و کسی که یافته است اموری [را] و میل دارد همه بیابند، و نتواند برساند، تأثر [ش چقدر است؟] آن پدری که می‌خواهد بچه‌اش شمس را ببیند، ولی بچه کور است، تأثرش چقدر است؟ بخواهد افهام کند چه بگوید؟ چه بگوید که این نور را بفهمد؟ عناوینی که همه‌اش مجهول [است]، جز مجهولات چیزی نیست (امام خمینی الف ۱۳۸۱: ۱۴۲-۱۴۰). ملاحظه می‌شود که از منظر امام، پیامبر اسلام در هنگام دریافت وحیانی به مشاهده غیبیه دست یافته است. و این به معنای آن است که دریافت وحی آن حضرت با نوعی عروج روحانی همراه بوده است و اینطور نبوده که جبرئیل در سطح عالم ماده و در سطحی پایین‌تر از آسمان دنیا، وحی را به او القا نماید. پیچیدگی این هندسه فکری امام زمانی بیشتر نمایان می‌شود که می‌نویسد: قضیه دریافت وحی قرآن، قضیه ادراک و مشاهده با عقل و قلب هم نیست؛ بلکه قضیه مشاهده غیبی قلب رسول الله است که به تفاوت‌های ماهوی نفس پیامبر با دیگر نفوس انسان‌ها بر می‌گردد. رسول الله خاتم با رسیدن به مرتبه عالی

انسانیت و آنچه در وهم کس نیاید، به مظهریت اسم جامع اعظم با خطاب یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ مأمور هدایت شد (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۶: ۲۱۰). لذا ایشان معتقد است کشف رسول الله اتمّ کشفیات عالم است: «بالجمله، کشفی اتمّ از کشف نبی ختمی صلی الله علیه و آله، و سلوکی اصحّ و اصوب از آن نخواهد بود (امام خمینی ب ۱۳۸۱: ۱۲).

۴- نگاه مفسرین شیعه به عصمت پیامبران (ع) طبق آیات قرآنی

عصمت موهبتی الهی و ملکه ای علمی و نفسانی است که پیشینه آن به خلقت آدم ابوالبشر به عنوان حجت الهی بر می گردد. این ملکه انسان را از بدی در فکر و عمل حفاظت می کند هر یک از مفسران درباره مفاهیم و موضوعات همسو با عصمت که غالباً ذیل داستانهای قرآنی انبیاء آمده به میزان توان علمی، عقلی خود و متأثر از منابع روایی سخن گفته اند؛ از جمله به (امکان و تسری تأثیر شیطان بر معصوم) و خوف، که دو موضوع گزینش شده در این قسمت است که به بررسی آن می پردازیم.

الف- امکان و تسری تأثیر شیطان بر انبیاء

یکی از مباحثی که ذیل عصمت در کلام مفسران مطرح شده، امکان و تسری تسلط و تأثیر شیطان در انبیاء (فرد معصوم) است. در این باره چند سوال قابل طرح است: اولاً آیا امکان و سوسه فرد معصوم از سوی شیطان وجود دارد یا خیر؟ اگر وجود دارد آیا تغییر رأی فرد معصوم و کشاندن وی به عمل یا معصیت از سوی شیطان ممکن است؟ اگر چنین کاری ممکن باشد آیا به قبل از دوران رسالت مربوط است یا در حین رسالت نیز ممکن است؟ از طرفی آیا برخورد و اذیت و آزار جسمی فرد معصوم از سوی شیطان وجود دارد یا خیر؟ اگر ممکن است آیا واقع هم شده است یا نه؟ نگارنده در این قسمت از مقاله با بررسی دیدگاه برخی از مفسران، پیرامون قصه موسی به هنگام جستجوی خضر و فراموشی غذا (ماهی)، (کهف/۶۳)، کشتن مرد قبطی به دست موسی (قصص/۱۵) و عذابهای جسمی ایوب (ص/۴۱) می پردازد.

یوشع بن نون که موسی را همراهی می کرد؛ بنا بر روایات مأثوره وصی موسی، و پیامبر بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ همو، ج ۲۱،

ص ۴۷۷) پرسش این است که نسیان منسوب به شیطان در آیه « وَمَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذُكَّرَهُ » چه معنا دارد؟ علامه ذیل قصه موسی و یوشع در تصرف شیطان بر وی و فراموشاندن شیطان نسبت به موضوع مذکور، می گوید مطلق اذیت نمودن شیطان در اموری که منجر به معصیت نمی شود هیچ دلیلی بر منع آن وجود ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۴۱) چنان که قرآن بدان تصریح دارد: « وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ »^۱ (ص ۴۱/۴۱). علامه قائل است با صرف نظر از روایات بر اساس ظواهر آیات قرآن، تأثیر گذاری شیطان بر بدن پیامبران با اموری مثل ایداء و رنج هیچ دلیلی بر امتناعش وجود ندارد و چه بسا گاهی به خاطر مصلحتی مانند ظهور صبر و بردباری انبیاء اذیت و آزار تحقق یابد. آنچه امتناع دارد تسلط و نفوذی است که منجر به تغییر اراده و عمل آنها شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۲۰۹) علامه در داستان قتل مرد قبلی توسط موسی، بدون آن که تفکیکی میان قبل و بعد نبوت موسی (ع) قائل شود در سخنی نسبتاً متفاوت، نفوذ شیطان در موسی را نه در انجام گناه که در امر ناصواب پذیرفته و می گوید: سوء تدبیر و تلاش نافرجامی از سوی موسی (ع) است که او را به فرجامی ناروا کشاند (همان، ج ۱۶، ص ۱۸). در جایی دیگر در گفتار علامه از عبارت حضرت امام رضا (ع) این گونه برداشت شده که شیطان نسبت به انسان و حتی پیامبری مثل آدم می تواند وسوسه ایجاد کند، اما به دلیل عصمت انبیاء از به گناه انداختن آنان ناتوان است (همان، ص ۱۹).

آیت الله سبحانی نیز بدون تفکیک پرسشهای فوق مانند علامه قائل است آزار شیطان به انبیاء مانند ضرر رسانی هر عامل مادی دیگری از امور محال نیست و چنین تصرفی از قبیل تصرفات در افکار و عقاید انبیاء نیست. بنا بر روایات وارده گرفتاری و امراض ایوب از قبیل همین تصرفات است و ناشی از عقوبت گناه و مانند آن نبوده است. (سبحانی، ۱۴۲۰، ص ۱۹۲-۱۹۱) بر خلاف مفسران قبلی، سید مرتضی با نادیده گرفتن سبب امتحان و ابتلاء روایات وارده در مسلط کردن شیطان بر ایوب را کفریات و جهلیات غیر قابل اعتماد

۱. و بنده ما ایوب را به یاد آور آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.

بر شمرده است. ایشان می‌گوید: «چه کسی است که نداند که خداوند شیطان را بر خلقش مسلط نمی‌کند و امراض و گرفتاریهای ایوب نیز سنت الهی در بالا بردن ثواب و مقام بندگان برگزیده اش است؟ (سید مرتضی، ۱۳۸۰، صص ۱۱۵-۱۱۴)

ابن عاشور، وسوسه را تنها تأثیر شیطان بر انبیاء از قرآن می‌فهمد و با وجود اسناد رنج و درد به شیطان می‌گوید: رنج و درد وسوسه نیست. او با پذیرش بلاء سببیت، در آیه ۴۱ سوره «ص»، «بِئْسَبِ وَعَذَابٍ» را مسبب مس شیطان (وسوسه) به ایوب دانسته «آی مسنی بوسواس سببه، نصب و عذاب» یعنی شیطان ایوب را وسوسه می‌کرد که او درد و رنج خود را بزرگ انگاشته و خود را فراتر از عذاب بداند و به خدا سوء ظن پیدا کند. یا هم با مصاحبت بدانیم، یعنی شیطان وسوسه همراه با درد و رنج در ایوب ایجاد می‌کند که در هر صورت کنایه ای لطیف از درخواست لطف خدا و برداشتن مشقت و رنج است که وسیله نفوذ شیطان گشته است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۳، ص ۱۶۴)

با توجه به مطالب گفته شده در موضوع فوق، مفسران سخنی از دوران قبل از بعثت نزده اند و نوعاً سخن از ایام رسالت است. موضوع تسلط شیطان به نحو وسوسه در افکار انبیاء مادام که دخالت در امور شرعی و ایجاد معصیت نباشد، امری ممکن است. مفسرانی مانند علامه (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۰۹) و سبحانی قائل به ضرر رسانی جسمی شیطان به انسان هستند در حالی که ابن عاشور و سید مرتضی بیش از وسوسه برای شیطان قائل نیستند.

ب- خوف و ارتباط آن با عصمت انبیاء

از دیگر مفاهیمی که در قرآن کریم از رفتار برخی انبیاء یاد شده، خوف است. گزارش حالتی به نام خوف در پیامبران، مانند ابراهیم (هود/۷۰)، داود (ص/۲۳-۲۱) یعقوب (یوسف/۱۳)، موسی (نمل/ ۱۰ و ۱۱؛ قصص/۳۱؛ طه/۶۸-۶۷، ۶۷-۶۶، ۶۷-۶۸ و ۴۵) گاهی از زبان خود انبیاء (قصص/۳۳؛ شعراء/۱۲ و ۱۴؛ طه/۴۶-۴۵) و گاهی از سوی خداوند (طه/۶۸-۶۷) و گاه نیز از سوی دیگران به آنان رسیده است.

حال این سؤال مطرح است که با آن که انبیاء به نبوت آراسته اند، چرا باید بترسند و در مواردی پا به فرار گذاشته، مورد نهی الهی قرار گیرند؟ آیا خوف با مقام عصمت، منافات

ندارد؟ یا خوف امری جبلی است که در سرشت انسان نهفته است؟ وجود ترس در انبیاء به چه مفهوم است و رابطه آن با یقین و علم انبیاء چیست؟

ظاهر آیات الهی بر آن است که حضرت ابراهیم (ع)، نمی دانست ملائکهٔ مأمور عذاب قوم لوط فرشتگانی اند که به شکل بشر متمثل و بروی وارد شده اند تا خبر تولد اسحاق را به وی بشارت دهند. ابراهیم به عنوان مهمان از آنان پذیرایی و گوساله سرخ شده پیش آنان نهاد. «فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَيْكَ قَوْمَ لُوطٍ» (هود/۷۰) (وقتی آنان دست به غذا دراز نبردند ابراهیم این کار آنان را ناپسند دانست و از آنان احساس خطر کرد. آنان ضمن معرفی خود گفتند ترس ما مأمور نابودی قوم لوطیم).

از منظر شیخ طوسی، ترس ابراهیم (ع) به دلیل نشناختن آنان امری طبیعی است و ممکن است چنین ترسی به هر انسانی دست دهد. تنهایی ابراهیم (ع) در خانه، در حاشیه بودن منزل وی، برومندی مهمانان جوان و خودداری کردن از غذا باعث ترس ابراهیم (ع) شد و می توانست نشانه یک خطر باشد تا آن که به وی گفتند «ترس» (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۲۹) مفسرانی مانند ابن عاشور (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۹۵)؛ علامه فضل الله (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۹۷) و شعراوی (الشعراوی، ۱۹۹۸، ج ۱۱، ص ۶۵۵۹) معتقدند این ترس مادام که به معصیت نینجامد و با عصمت تعارض نکند، امری طبیعی است؛ چه آن که امتناع از خوردن غذا به حسب عادت مردم آن زمان در دل داشتن نیت شری نسبت به صاحب خانه است (سید قطب، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۳۳۸۳) ابراهیم (ع) به دلیل آن که تنها بود و آنها سه یا بیشتر از سه نفر بودند ترسید راهزنانی باشند و از آنها احساس خطر کرد.

علامه طباطبایی ضمن تمایز میان خوف و خشیت و جبن^۱ (همان، ج ۱۵، ص ۳۴۴) احساس خوف در ابراهیم و فرار موسی به هنگام اژدها شدن عصا (نمل/۱۰) نه تنها منافاتی

۱. علامه طباطبایی ذیل آیه ۳۹ احزاب، خوف را متفاوت از خشیت دانسته می گوید: «خوف یعنی انجام مقدمات دوری از شر و خطر، بخلاف خشیت که به مفهوم تأثیر پذیری و مضطرب شدن قلب است. در حقیقت خشیت رذیله‌ای است که با شجاعت و مقام انبیاء منافات دارد و جز در برابر خدا صورت نمی گیرد؛ اما خوف بر انبیاء جایز است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۴۴)

با عصمت و شجاعت آنان ندارد که خداوند این حالات را در وجود انسان سرشته است؛ زیرا جلب منفعت و دفع شر و ضرر از اموری است که در فطرت هر موجودی قرار داده و قطب وجود در نظام کلی بر محور همین امور می‌چرخد (طباطبایی، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۴)...

موسی نیز دستش از هر وسیله دفاعی خالی بود و از طرفی نهی نیز از سوی خدا در مقاومت و پایداری نیامده بود... حتی خطاب خداوند به موسی (ع) نیز توبیخ نیست بلکه تأدیب و تربیت الهی به موسی (ع) است؛ زیرا موسی در آن شب اولین جایگاهی بود که به مقام قرب راه پیدا کرده بود و خداوند او را به خود نزدیک گرداند و با او تکلم نمود و به او مقام رسالت و کرامت داد (همان، ج ۱۵، ص ص ۳۴۵-۳۴۴؛ طه؛ ۶۸-۶۷) آن چه با مقام نبوت در تنافی است خشیت است؛ خوف ابراهیم (ع) نیز خوف حزم است نه خوف جبن؛ چرا که رذیله، آن تأثیری است که مقاومت نفس انسان را از بین می‌برد به طوری که ترس و دلهره در انسان ایجاد می‌کند و تدبیر دفع آن را از انسان سلب می‌کند و به آن جبن می‌گویند (همان، ج ۱۰، ص ص ۳۲۲-۳۲۱؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۲۲۸)

از نظر سید محمد حسین فضل‌الله، خوف موسی از جمله تأکیدات الهی در بیان نقاط ضعف بشری انبیاست که شکلی کاملاً غریزی و عادی دارد (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۷، ص ۱۹۰) ابن عاشور خوف حاکم بر موسی، به هنگام آغاز به کار سحر بزرگ ساحران را (طه؛ ۶۸-۶۷) صرفاً تفکری دانسته که مانند خوف پیامبر (ص) در روز بدر است که آثار آن بر گونه‌های موسی (ع) آشکار نگشت (و هذا مقام الخوف و هو مقام جلیل مثله مقام النبی یوم بدر اذ قال اللهم انی اسألك نصرک و وعدک اللهم ان شئت لم تعبد من الارض) (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۱۴۸) مفسرانی مانند ابن عاشور (همان، ج ۱۹، ص ۱۲۳)، سید قطب (سید قطب، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۲۵۹۰) و علامه فضل‌الله (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۷، ص ۹۵) با تمایز میان خوفها، خوف موسی (ع) را از کشته شدن و درخواست همراهی هارون با وی، را خوف از ناتمام ماندن مأموریت خویش و جاماندن از پاداش و رتبه انجام مأموریت دانسته که ممکن است قبطنی‌ها با باور نادرستان به زندگی موسی (ع) پایان دهند و الا کسی که که به مقام رسالت می‌رسد از مرگ در راه خدا باکی ندارد (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۱۲۳) لذا از خداوند استمداد می‌طلبد. سید قطب نیز ضمن تأیید علت

خوف آن را ناشی از نداشتن زبان رسا و بلیغی مانند هارون می‌داند که در صورت منفعل شدن در مقابل فرعون و تنگ شدن سینه او و ناتوانی در مجادله و بحث با وی و یا حتی کشتن او توسط قبطیان ماموریت او ناتمام بماند (سید قطب، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۲۵۹۰) و هارون ادامه مسئولیت رسالت و ابلاغ آن به فرعون را به عهده گیرد (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۷، ص ۹۵).

از دیگر مواردی که به صراحت در قرآن یاد شده جریان قصه حضرت داود و هجوم غیر متعارف عده ای از مردم در محراب جهت قضاوت دعوی میان دو برادر با بالا آمدن از دیوارهای مسجد بود. « وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَعْیَ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ » (ص/۲۲-۲۱).

فزع نفرتی است که از چیز ترسناک به انسان دست می‌دهد. علامه طباطبایی با مترادف دانستن فزع و خوف آن دو را در مقابل خشیت دانسته است که مورد نهی و برای انبیاء ناشایست می‌باشد. آنگاه ذیل آیه فوق به استناد آیه ۵۸ انفال، خوف و فزع را ناشی از شیء ترسناک، نه در مقام ادراک بلکه در مقام عمل دانسته است که نه تنها رذیله نیست و با مقام داود هیچ منافات و ضرری ندارد، بلکه فضیلت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۹۲) این در حالی است که ابن عاشور خوف را جبلی انسان و فزع را اعم از آن می‌داند؛ یعنی احساس چیزی که انسان سعی می‌کند خود را از آن خلاص نماید، مانند فزعی که در پیامبر در اثر گرفتگی خورشید رخ داد؛ یعنی به حدی بود که به خوف رسیده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۳، ص ۱۳۳-۱۳۲).

از کلام مشترک میان مفسرین، می‌توان فهمید که فرار از مرگ و میل به بقا امری حیاتی و ذاتی است. حفظ جان در راستای تعمیق ایمان و تکمیل کار و تلاش نه تنها لازم بلکه ضروری است و هیچ منافاتی با عصمت و نبوت ندارد. ولی مادام که ترس منجر به از دست دادن دین، جان، مال، آبرو و حیثیت و سرزمین اسلامی شود باید آن را به جان خرید هر چند که مرگ در بین باشد. چنان که در میدان نبرد گاه باید فرار کرد و گاه با یقین به وصال حقیقی، ترس را باید ترساند و با شجاعت خطر کرد. از طرفی از مجموع گفتار

مفسران با اختلاف تعبیراتی که وجود دارد به دست آمد که هر واژه ای را نباید در همه کاربردها به یک معنا دانست، بلکه واژه ها دارای معنای مطابق با موقعیتی است که قرائن مقامی و مقالی در استخراج آن نقش زیادی دارد. خوف نیز از این قبیل است که خوف از مرگ با خوف از اجرای ناقص مأموریت و خوف از خدا و خوف از شهادت در راه خدا و خوف یعقوب از ارسال یوسف با برادرانش (یوسف/۱۳) و با یکدیگر متفاوت است. برخی در وجود انبیاء مذموم و منافی با عصمت آن هاست و برخی مطابق با سرشت انسانی است.

۵- جایگاه امام در قرآن و احادیث

مسئله ی امام در قرآن کریم از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند، ابراهیم خلیل (علیه السلام) را با ابتلائات و حوادثی سخت آزمود و ایشان در کمال پایمردی و شجاعتبه و وظیفه ی خود عمل نموده و با سربلندی از عهده ی امتحانات الهی بیرون آمد، لذا خداوند ایشان را به صفت امام، متّصف نمود و شایستگی او را برای امام بودن مردم مشخص ساخت، چنان که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (سوره بقره/آیه ۱۲۴) و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

طبق دیدگاه شیخ صدوق کلماتی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به آنها آزموده شد، عبارتند از:

۱- یقین: قرآن شریف در این باره می فرماید «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (سوره انعام/آیه ۷۵)؛ و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقینکنندگان باشد.

۲- توحیدگرایی: ابراهیم (علیه السلام) در شناخت آفریدگار هستی، به اوج توحیدگرایی و یکتاپرستی بال گشود، خدای را آنگونه که زینده است شناخت و با نگرش به خورشید و ماه و ستارگان در برابر شرکگرایان ایستاد و ندای توحید را طنین

افکند ساخت.

۳- شجاعت: ایشان در راه توحید و تقوا، شجاعتی وصفناپذیر از خود نشان داد، قرآن در این مورد، کار بزرگ او را ترسیم می کند که در برابر هزاران دشمن حق ستیز و گمراه، از خود به نمایش گذارد و بتخانه و بتهای آن را در هم کوبید «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» (سوره انبیاء/آیه ۵۸) پس آنها را -جز بزرگترشان را- ریز ریز کرد، باشد که ایشان به سراغ آن بروند.

۴- بردباری: ایشان قهرمان بردباری و حلم بود و این حقیقت را در کورهی حوادث به نمایش نهاد قرآن در مورد این ویژگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) میفرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» (سوره هود/آیه ۷۵)؛ زیرا ابراهیم، بردبار و نرمدل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود.

۵- سخاوت: ابراهیم (علیه السلام) سبیل این ویژگی اخلاقی و انسانی بود قرآن کریم در ترسیم این وصف بزرگ او می فرماید: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ» (سوره الذاریات/آیه ۲۹)؛ آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟

۶- بریدن و گسستن از گمراهان: ایشان برای پیشبرد آرمان توحیدی خویش، با صلابت و شهامت از گمراهان و جامعه‌ی سرگردانی که در وادی ضلالت غوطه ور بودند برید، پیوند خویش را با آنان گسست و از خویشاوند خود برای خدا چشم پوشید قرآن در این مورد می فرماید: «وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي...» (سوره مریم/آیه ۴۸) و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را میخوانم.

۷- فراخوان به سوی ارزشها: او قهرمان امر به معروف و نهی از منکر بود و این نیز وسیله‌ی دیگر آزمایش آن حضرت بود قرآن سخن او را اینگونه ترسیم می نماید: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ...» (سوره مریم/آیه ۴۲) چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند، می پرستی؟

۸- توکل به خدا: یکی از ویژگی های حضرت ابراهیم (علیه السلام)، توکل به خدا و اعتماد به او بود و این خصوصیت نیز یکی از وسایل آزمونش شد. قرآن این ویژگی را با

عباراتی از زبان او بدین صورت ترسیم می‌کند: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» (سوره شعراء/ آیات ۸۰-۷۸)؛ آن کس که مرا آفریده و همواره مرا می‌کند و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیراب می‌گرداند، و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد.

۹- ایستادگی تا پای جان: از دیگر وسایل آزمون ابراهیم (علیه السلام) این بود که در راه دعوت توحیدی خویش، تا پای جان و افکنده شدن در دریای آتش، پایمردی و فداکاری کرد و از طرفندها و تهدیدها و شرارتهای شرک گرایان نهراسید.

۱۰- قربانی کردن فرزند: ابراهیم (علیه السلام) در مورد فرزند برومندش اسماعیل (علیه السلام) نیز مورد آزمون قرار گرفت. به بیان قرآن شریف، در یک رؤیای رحمانی به او پیام رسید که باید فرزندش را در راه دوست قربانی کند و او درنگ نکرد.

۱۱- از طریق خاندان: ابراهیم (علیه السلام) در مورد همسر و خاندان خویش نیز از طرف پروردگار مورد آزمون قرار گرفت و همسر و فرزندش را به سرزمین خشک و بی‌آب مکه برد و در پرتو ایمان ژرف و پایمردی و سخت‌کوشی اش، خدا او را یاری فرمود.

۱۲- فروتنی در برابر خداوند: ابراهیم (علیه السلام) با آن همه عبادت و کارهایشایسته ای که در زندگی پرافتخار خود انجام داد، باز هم کارهایش را در برابر خدا و عبادت او ناچیز می‌شمرد و نیایشگرانه می‌گفت: «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» (سوره شعراء/ آیه ۸۷)؛ و روزی که (مردم) برانگیخته میشوند رسوایم مکن.

۱۳- موقعیت والا: حضرت ابراهیم (علیه السلام) مقام و موقعیت والایی داشت و همین امتیاز نیز وسیله‌ی دیگر آزمون او در زندگی اش محسوب می‌شد قرآن در مورد موقعیت ممتاز وی می‌فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا» (سوره آل عمران/ آیه ۶۷)؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرای فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود.

۱۴- عبادت کامل و جامع ابراهیم (علیه السلام): ایشان در برابر خدا عبادتی جامع و کامل داشت و خدای را در همه‌ی میدان‌ها خالصانه می‌پرستید قرآن منطبق او را در این

مورد اینگونه ترسیم می کند: «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره انعام/آیه ۱۶۲)؛ بگو: «در حقیقت، نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است.

۱۵- پذیرفته شدن دعای او: ابراهیم (علیه السلام) مقام والایی در بارگاه خدا داشت و دعاها و خواسته هایش پذیرفته می شد برای نمونه، زمانی که دست نیایش به درگاه خدا برد و گفت: «..... رَبُّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...» (سوره بقره/آیه ۲۶۰)؛ پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟....، خدا خواسته اش را بر آورد.

۱۶- مقتدای پیامبران: ابراهیم (علیه السلام) به مقامی از دانش و عمل و ایمان و تقوا اوج گرفت که مقتدای پیامبران پس از خویش شد این واقعیت را می توان از آیه ی شریفه زیر دریافت نمود. «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...» (سوره نحل/آیه ۱۲۳)؛ سپس به تو وحی کردیم که: از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن. (جمععی از محققان، ۱۳۹۰، ص ۵۰) از بررسی آیات قرآن چنین استفاده می شود که مقصود از «کلمات» در آیه ۱۲۴ سوره بقره، یک سلسله وظایف سنگین و مشکل بوده که خداوند بر دوش ابراهیم (علیه السلام) گذارده بود و این پیامبر مخلص همه ی آنها را به عالی ترین وجه انجام داد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) با قدرت، استقامت و نیروی ایمان از عهده ی همه ی امتحانات برآمد و اثبات کرد شایستگی مقام امامت را دارد مقامی که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین، شجاعت و استقامت به ایشان عطا شد. امام صادق (علیه السلام) در مورد آیه ی «وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ...» فرمودند: «خدا آن را با محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) و امامان از فرزندان علی (علیهما السلام) تمام کرد؛ همچنانکه در آیه ی «..... فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ...» (سوره زخرف/آیات ۲۸-۲۷)، مراد از «کلمه»، امامت تفسیر شده است لذا معنای آیه این میشود، چون خدای تعالی ابراهیم (علیه السلام) را با کلماتی که عبارت بود از امامت خودش و امامت اسحاق و ذریه ی او بیازمود و آن کلمات را با امامت محمد (صلی الله علیه وآله) و

۱. «وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (سوره بقره/آیه ۱۲۴)

امامان از اهل بیت او که از دودمان اسماعیل (علیه السلام) هستند تمام کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید «اگر امام اراده کند چیزی را بداند خداوند او را عالم خواهد ساخت» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۸۵). علم غیبی که به ائمه اسناد داده می‌شود تنها آن دانشی است که به اذن و رضایت و به تعلیم و انباء و افاضات خداوند است. این عقیده شائبه ای از غلو ندارد بلکه نوعی یادگیری از صاحب علم است. امیرالمؤمنین به کسی که از اخبار غیبی حضرت به شکفت آمد و گمان کرد حضرت علم غیب مطلق دارد، فرمود: «لیس هو بعلم غیب و انما هو تعلم من ذی علم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸).

حمران بن اعین از امام باقر(ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: امام علی(ع) محدث^۱ بود، حمران گوید پیش دوستانم رفتم و گفتم امروز چیز عجیبی شنیدم. گفتند: چه چیزی؟ گفتم از ابوجعفر(امام باقر(ع)) شنیدم، امام علی(ع) محدث بود. آنان گفتمند: تو چه کردی؟ آیا نپرسیدی چه کسی با او سخن می‌گفت؟ حمران گوید خدمت امام باقر(ع) برگشته و گفتم: من سخن شما را با دوستانم مطرح کردم. آنها گفتمند از امام نپرسیدی که چه کسی با علی(ع) سخن می‌گفت؟ امام باقر(ع) فرمودند فرشته ای با او سخن می‌گفت. حمران گوید پرسیدم: یعنی می‌گویی علی(ع) پیامبر بود؟ امام دس‌تش را حرکت داد و فرمود مثل رفیق سلیمان و رفیق موسی یا مثل ذوالقرنین، آیا این خبر به شما نرسیده است که علی(ع) فرمود: در میان شما مثل ذوالقرنین وجود دارد (همان، ص ۲۷۱) که منظور خود حضرت بود. (شیخ صدوق، ۱۴۰۵، ص ۲۰۷) بی‌گمان این عالم، غیر از تصویری است که ما از عالم داریم؛ زیرا محدث و مفهم بودن امام به معنای دریافت علم از دریچه آسمانی است، نه فراگیری طبیعی.

اتهام غلو یا ناشی از عدم درک درست از معنی علم غیب امام یا ناشی از عدم درک درست از جایگاه امام است. اولاً علم غیب امام غیر ذاتی محدود و به الهام یا تعلیم خدا و رسول است. ثانیاً شأن هدایت‌گری مطلق امام می‌طلبد که در هر مسئله ای آگاهی کامل داشته باشد و نیازمند هدایت و تعلیم دیگران نباشد. ذیل حدیث ثقلین، پیامبر (ص)

۱. محدث؛ در ادبیات اصحاب ائمه(ع) به معنای تکلم ملک با فرد است

می‌فرماید «از ایشان سبقت نگیرید که هلاک می‌شوید و به ایشان چیزی یاد ندهید که اعلم از شما هستند» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۹۴)؛ بنابراین استبعادی نیست که به حکم عقل، مصلحت خداوند اقتضا کند که به اذن و رضایت خود در مواردی امام را از غیب آگاه گرداند.

در کتب روایی معتبر از ائمه (علیهم السلام) روایاتی نقل شده است که مضامین همگی آن‌ها حاکی از علم ایشان به غیب و به باطن و ضمائر یا به امور ظاهرا غیر مربوط به دین است. در نقل‌های متعددی ایشان به مخزن علم و محل اسرار الهی، راسخان در قرآن، سرچشمه‌های دانش و حکمت و وارثان انبیا لقب گرفته‌اند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۹۲؛ صفار، ۱۴۰۴، ق، ص ۸۲)؛ اما این امر به جهت آن که زمینه سوءبرداشت و اتهام به غلو را در پی دارد، ائمه در بیان این مسئله احتیاط می‌کردند و آن را تنها برای خواص خود بیان می‌کردند. امیرالمومنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید «قسم به خدا اگر بخوام هر یک از شما را خیر دهم که از کجا آمده و به کجا می‌رود و سرانجام کارهای او چیست می‌توانم و لکن می‌ترسم که درباره من به راه غلو بروید و مرا به رسول خدا برتری دهید. من این راز را با خاصان در میان می‌گذارم که بیمی برایشان نیست» (نهج البلاغه، خ ۱۷۵).

در روایتی امام باقر (ع) می‌فرماید: روزی نزد علی بن الحسین (ع) سخن از تقیه به میان آمد. آن حضرت فرمود: قسم به خدا اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می‌گذشت آگاه می‌شد او را می‌کشت، در حالی که پیامبر (ص) میان آنان عقد اخوت بسته بود. پس نسبت به سایر مردم چه گمان می‌بری؟ همانا علم علما سخت و دشوار است و کسی ظرفیت پذیرش آن را ندارد مگر پیامبر مرسل یا ملک مقرب و یا بنده مومنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد و همانا سلمان از علما گردید؛ چرا که او منتسب به ما اهل بیت شد و به همین خاطر او را به علمان نسبت دادم که روایات زیادی به این مضمون وجود دارد. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۰۱)

بدین ترتیب ائمه (ع) در بیان اسرار و امور غیبی ظرفیت و تحمل مخاطب را در نظر می‌گرفتند (نهج البلاغه، خ ۵) در جای دیگر امام علی (ع) به سینه خود اشاره می‌کند و می‌فرماید: «همانا در اینجا علم بسیاری است کاش برای آن حاملانی می‌یافتم» (نهج البلاغه،

خ (۱۴۷). برای اتمام حجت بر مردم زمانش به آن‌ها می‌فرمود: «پیش از آن که مرا از دست دهید از من پرسید که من به راه‌های آسمان داناتر از راه‌های زمینم» (نهج البلاغه، خ ۱۸۹). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن نفی نبوت از حضرت علی علیه السلام، تمام شنیده‌ها و دیده‌های خود را برای ایشان ثابت می‌کند (احسایی، ۱۴۰۵، ق، ج ۴، ص ۱۲۲).

امام صادق (علیه السلام) در این باره که خداوند خبری را از حجت و ولی خود مخفی نمی‌دارد، می‌فرماید: «همانا خداوند جلیل و بزرگ‌تر از آن است که به بنده‌ای از بندگانش احتجاج کند، سپس چیزی از اخبار آسمان و زمین را از او مخفی نگه دارد» (صفار، ۱۴۰۴، ق، ص ۱۴۶، ح ۶). ایشان گستره علمشان را چنین بیان می‌کند: «همانا من آنچه در آسمان و زمین است و آنچه در بهشت و جهنم است و آنچه بوده است و هست را می‌دانم»؛ اما برای آن که فهم و باور این مسئله بر آن شخص گران نیاید در ادامه می‌فرماید: «اینها را همه از کتاب خداوند فرا گرفتم که فرموده بیان هر چیزی در قرآن است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲).

نتیجه گیری

۱- مبنای مفهوم درست برای اطلاق عنوان فرابشری از دو اندیشه قرآنی شکل می‌یابد؛ نخست آنکه: از مجموع آیات قرآن می‌توان به این نتیجه رسید که انبیا جوهری بشری داشته‌اند و اصولاً امکان ارسال پیامبری غیر بشر، برای بشر وجود ندارد. دوم آنکه: براساس آیات قرآن کریم امتیاز پیامبران از سایر افراد بشر نه در توانایی‌های خاص دنیوی، که در برتری معنوی ایشان و گزینش الهی پیامبران نهفته است. البته این گزینش به گزاف نبوده و مطابق با تصریح آیات قرآن، خداوند نبوت را در میان افراد برتر بشری قرار می‌دهد. در نتیجه می‌توان گفت با توجه به آیات قرآن کریم، ویژگی‌ها و اوصاف فرابشری انبیا به گونه‌ای است که با ساحت بشری ایشان سازگار است.

۲- اعتقاد به اوصاف و کمالات و توانایی‌های ماورایی نه تنها در قرون اولیه اسلام در میان مسلمانان مطرح بوده است، بلکه جستجوی آموزه‌های قرآنی، تصریح و تأکید بر اوصاف و کمالات و توانایی‌هایی متمایز و ویژه برای انبیا مخصوصاً رسول خدا(دارد. که با توجه به تأکید بکار گرفتن ویژگی‌های بشری و فرابشری در قرآن برای پیامبران، نمی‌توان با الحاق نادرست عنوان فرابشری بودن انبیا به باور جریان‌های انحرافی همانند غلات، بنیانی سست از جایگاه و امتیازات انبیا بناء نهاد و همسانی رتبه انبیا با نخبگان و فرهیختگان بشر را برآورد.

۳- سرچشمه اصلی عصمت نیز تنها اراده فرد و درک یقینی و حسن اختیار او و سپس لطف خدا در حق اوست. این در همه افراد به درجات مختلف قابل دستیابی است و امر شگفت‌انگیزی نیست که مورد انکار و استبعاد قرار گیرد. هر فردی با تلاش و حسن استفاده از قابلیت‌هایش مشمول لطف خداوند قرار می‌گیرد. این وعده الهی است که هر که تقوی پیشه کند گشایش و هدایت می‌یابد (طلاق/ ۲ و ۴؛ عنکبوت/ ۶۹). در اسناد علم غیب به امام نیز به این مهم باید توجه داشت که این آگاهی تنها به اذن و رضایت و تعلیم خداوند انجام می‌شود. علم غیب مستقل مطلق بذاته تنها از آن خداوند است و علم ائمه مستفاد از جانب اوست.

فهرست منابع

۱. انباری، محمد بن قاسم، (۱۴۱۲ق)، الزاهر فی معانی کلمات الناس، بیروت، موسسه الرساله
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (۱۴۲۰ق)، التحریر والتنویر فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه التاریخ، الطبعة الأولى
۴. احسائی، ابن ابی جمهور (۱۴۰۵ق)، عوالی اللثالی، قم: انتشارات سید الشهداء
۵. استرآبادی، محمدجعفر، (۱۳۸۲)، البراهین القاطع فی شرح تجرید العقائد الساطع، قم، مکتب الاعلام الإسلامی.
۶. اصفهانی، ابونعیم، (۱۴۱۲ق)، دلائل النبوه، بیروت، دارالفنایس
۷. امام خمینی، روح الله، (الف-۱۳۸۱)، تفسیر سوره حمد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. امام خمینی، روح الله، (ب-۱۳۸۱)، سرالصلوة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هفتم.
۹. بیهقی، ابوبکر، (۱۴۰۵ق)، دلائل النبوه، بیروت، دارالکتب العلمیه
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، محقق صفوان عدنان داودی، سوریه، دار العلم - الدار الشامیه
۱۱. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۷۲)، محاضرات فی الالهیات، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی
۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۲۰ق)، عصمة الانبیاء فی القرآن الکریم، قم، مؤسسه الامام الصادق، چاپ دوم
۱۳. سید قطب، (۱۳۸۷)، فی ظلال القرآن مترجم: مصطفی خرم دل، تهران، نشر احسان، چاپ دهم
۱۴. سید مرتضی، علم الهدی، (۱۳۸۰)، تنزیه الانبیاء والائمة، تحقیق؛ فارس حسون کریم، قسم الفلسفة و علم الکلام الاسلامی، قم بوستان کتاب، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات

اسلامی حوزه علمیه قم

۱۵. شعراوی، محمد متولی، (۱۹۹۱م)، تفسیر الشعراوی، بیروت اخبار الیوم، اداره کتب و

المکتبات

۱۶. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، تحقیق و تعلیق و تقدیم الحاج

میرزا حسن کوچ هباغی، طهران، منشورات الأعلمی

۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۰۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی

اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم

۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه

الاعلمی للمطبوعات

۱۹. طباطبایی سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات

اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق با مقدمه

محمد جواد بلاغی تهران، ناصر خسرو

۲۱. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن بیروت، دار احیاء التراث العربی

۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۳)، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب

الاسلامیه، چاپخانه حیدری

۲۳. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و

نشر کتاب

۲۴. فضل الله، سید محمد حسین؛ (۱۴۱۹ق)، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک

للطباعة و النشر.